



16 آگست 2015



داکتر سید عبدالله کاظم

## نظر اندازی در لابلای واقعیت های تاریخی مطالبی از کتاب خاطرات دگر جنرال عبدالرزاق خان

(قسمت سوم)

### خاطره ها و دیدار ها با محمد داؤد خان صدراعظم:

دگر جنرال عبدالرزاق خان به حیث دوست و همکار دیرینه محمد داؤد خان جریان یکی از دیدار های خود را با او چنین شرح میدهد: زمانیکه او صدراعظم بود، یکروز عصر به دیدنش به منزل شان رفتم. موقع دادند که ایشان را ملاقات کنم. درحین ملاقات که چای صرف شد، پس از چای فرمودند: «من یک پلان جدید را ترتیب و میخوام که به حضور شاه پیش کنم و پلان عبارت ازین است که: افغانستان به سیستم موجود شاهی ماندش در خطر است. جوانان ما هم بیرون رفته و ممالک خارج را دیده اند، تحصیل کرده و پس آمده اند. بعضی جوانان ما که در داخل مملکت تحصیل کرده اند، نیز افکار جدید دارند. بر علاوه بعضی خارجی ها به مملکت رفت و آمد دارند و جوانان ما با آنها در تماس هستند و لذا آنها به پرنسپ های دیموکراسی روز به روز آشنائی پیدا کرده اند. اگر ما این نظام را نگردانیم، یکروز قهراً از طرف مردم اقدام میشود. خود ما از بین خواهیم رفت و هم حکومت. بهتر میشود ما خود این نظام را تبدیل کنیم به نظام جمهوری که در آنصورت اعلیحضرت ظاهر شاه میتواند که برای یک یا دو دوره به حیث رئیس جمهور افغانستان قبول شود.»

«بعد محمد داؤد خان از من [عبدالرزاق] پرسید که: "راجع به این مفکوره چه میگوئید؟" من عرض کردم که این یک مفکوره خوب و نیک است. شما خود گذار میکنید از یک مرحله تاریخی به دیگر مرحله تاریخی و حق مشروع مردم را به مردم می دهید. من یقین دارم که تمام مردم از شما خوش خواهند شد و از طرف دیگر ممکن است که تاریخ از فدارکاری فامیل سلطنت بسیار به خوبی یاد کند که بهتر ازین چیزی نخواهد بود؛ فرمودند که: "خودت موافق هستی به نظریه من و من به این راه متشبت هستم."» (صفحه 90 کتاب)

او در ادامه می نویسد: «روزی رفتم بوزارت دفاع برای اینکه بودجه ما را امضا کند. اطلاع دادم، مرا خواستند به اطاق کار خود و پس از تعارفات فرمودند که: "چطور آمدی؟" من گفتم که تشکیل قوای هوایی حاضر است ملاحظه شما بکار است تا امضا کنید. ساعت خود را دیدند و گفت که: "من با اعلیحضرت وقت دارم. تو باش به وزارت و من میروم برای نیم ساعت یا چهل دقیقه و پس می آیم راجع به تشکیل گپ می زنیم." من بیشتر از 40 دقیق منتظر بودم. پس از آنکه آمدند، پس به اطاق کار شان رفتم دوسیه را بردم که امضا کند، ولی معذرت خواست و گفت که: "من استعفی کردم، بخاطر اینکه کار های که روی دست است و پلان های را که به همگی شما وعده داده ام، مراقبت و بالابینی کار دارد و گر نه همگی اش به حال خود باقی خواهد ماند. ممکن مردم بجای اینکه داؤد را خوب بگویند، داؤد را ظالم بگویند. پس بهتر است که کار را ترک بدهم، میروم به خانه می نشینم."» عبدالرزاق خان می گوید: «بسیار اصرار کردم، ولی اصرار مرا قبول نکرد و گفت: "بامان خدائی میکنم." خوب یکدیگر را به بغل گرفتیم و به من چیزی که فرمود این بود: "ممنون هستم که با من بازو و همکار بودی و در دسر نبودی!" من گفتم که شما لطف می کنید صاحب من همیشه کارها را به هدایت شما می کردم، گفت: "تی نی شکسته نفسی نکنید، من میدانم که تو بازوی من بودی و بمن همکار بودی."» (صفحه 91 کتاب)

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابلۍ. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

پاڼه: دليکنې دليکنيزې ښې پاڼوالې د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

او می نگارد: «پس از استعفی محمد داؤد خان از کرسی صدارت عظمی معلوم شد که نامبرده پیشنهاد خود را به شاه تقدیم و برای گرفتن جواب آن برای چند روز به مشرقی رفته بود. دو هفته تقریباً به مشرقی سپری نمود و پس آمد به پیش شاه، چون جواب مثبت نشنید، لذا نامبرده به استعفی حاضر شد، زیرا پادشاه اراده داشت که حکومت سلطنتی مشروطه همیشه شاهی موروثی بماند و لذا به پیشنهاد محمد داؤد خان کدام اعتنائی نشد.» او علاوه میکند که: «این نقطه قابل تذکر است که مخالفت عبدالولی خان با محمد داؤد خان هم در موضوع تأثیر عمده داشت، چه احترامی را که داؤد خان در فامیل داشت و نازولی فامیل بود، آهسته آهسته به اثر مخالفت سردار عبدالولی خان روبه ضعف میرفت. داؤد خان این موضوع را حس و بالاخره ترجیح داد که بجای اینکه بیشتر به کار دوام بدهد، به استعفی متشبث شود.» (صفحه 92 کتاب)

حینیکه لویه جرگه برای غور و تصویب قانون اساسی 1343 (1964) درحال آمادگی برای تدویر بود، جنرال عبدالرزاق خان یک خاطره دیگر خود را چنین بیان میکند: قوماندان امنیه بهاءالدین خان روزی بخانه من آمد و از صبح تا عصر بامن ماند و از هررد سخنی گفت.... «پس ازین دیدار یکی از دوستان من آمد و از من پرسید که: "بهاءالدین خان قوماندان امنیه به جای شما آمده بود؟" گفتم بلی! گفت: "شما خبر ندارید که او وظیفه داشت." من گفتم که نی چیزی بماند نگفت. دوستم به من گفت که: "به شما خصوصی میگویم چون دوست من هستی او وظیفه داشت که شما را در خانه نگهداری کند، زیرا اطلاع رسیده بود که خودت با محمد داؤد خان به سلام خانه [یکی از عمارات قدیمی داخل ارگ که برای تدویر لویه جرگه 1343 اختصاص یافته بود] میروی و مانع قانون اساسی می شوی. من [عبدالرزاق خان] گفتم که من هیچ خبر ندارم و من یقین دارم که داؤد خان هم ازین خبر ندارد و نی آنها اینطور ترتیب را گرفته بودند. بهر صورت از جای داؤد خان تا خانه شما عسکر ایستاده کرده بودند و پیش سلام خانه یک کندک وظیفه داشت که اگر خودت با داؤد خان بیائی، مانع شوند و نگذارند که شما به سلام خانه داخل شوید. اگر از امر شان ابا ورزید، ممکن شما را با تفنگچه می زدند." گفتم آنها میدانند و اعمال شان، اما ازین چیزی نی خبری داشتیم و نی آرزو بوده که این کار شود. خو بهر صورت این یک دسیسه بوده که از طرف مغرضین ترتیب شده بود.» (صفحه 93)

#### تماس با محمد داؤد خان در دوره بیکاری:

عبدالرزاق خان در این ارتباط از سه بار دیدار خود با محمد داؤد خان یاد میکند، به این شرح که: «پس از [گذشت] دو ماه از حکومت داکتر محمد یوسف خان، روزی به دیدن محمد داؤد خان به خانه اش رفتم. بسیار متأثر معلوم می شد. پرسان کردم که خیریت است؟ گفت: "شما ببینید این مردم را که یک هیئت را مقرر کردند که بندی خانه ها را تفتیش کند. من کسی را بندی نکردم، تنها یک عبدالملک خانرا که آنها دوسیه اش را نیمه ساخته بودند و من گذاشتم که تکمیل شود. اینها میخواهند قصداً موقع بدهند برای دستگاه خبرهای پاکستانی که راجع به من بد گوئی کنند."»

«در دفعه دوم که به خانه محمد داؤد خان رفتم، هنوز هم من در کار بودم. به من فرمودند که: "این نا آرامی حکومت را می بینید؟ این چه میشود؟ آخر شما عسکرها همه چیز را می بینید و مداخله نمی کنید." من گفتم که شما عسکرها را موقع کار نداده اید، چرا که عسکرها حق ندارند به مسائل سیاسی مداخله کنند. اگر شما این خرابی را برای آینده مملکت پیشینی میکنید، چرا مشخص نمی گوئید؟ شما چه فکر میکنید که اگر شاه از بین برود، شما آرام می مانید؟ نی یقین کنید که همراه او گروه شما را مردم هم گرفتار خواهند کرد. بهتر است که بعضی اینک به من می گوئید، به خود شان بگوئید. من می فهمم که پرتگاه است، اگر احتیاط نکنیم، در آنجا می افتیم و غرق می شویم. پس تا دیر نشده با اعلیحضرت تماس بگیرید و حقایق را برای شان بگوئید.»

«دفعه سوم که به دیدن محمد داؤد خان به خانه اش رفتم، زمانی بود که بمن تقاعد داده بودند. پس از اینکه نامبرده را ملاقات و چند دقیقه باهم صحبت کردیم، وی در وقت خدا حافظی گفت که: "زود زود از من خبر بگیر و ضمناً با قوا در تماس شو." دیگر چیزهایش مجهول ماند که من این موضوع را خوب درک نتوانستم، ولی حدس می زدم که شاید وی بفکر کودتا افتاده است. چند روز بعد تر وی کاملاً خاموش بود که آمدم به دیدن شان و نشستیم و در حالیکه در آن وقت هیچ کسی نبود، قطعاً از من پرسان نکرد که تو چرا نیامدی و چه کردی. درین وقت سفیر افغانستان در جرمنی داکتر فاروق خان آمد، با او سلام و علیک کرده نشستند. از داکتر پرسان کرد که چه خبر ها و احوالی است؟ گفت: "صاحب چه باشد! در طرف شمال مملکت میگویند زنده باد لنین، در طرف غرب مملکت می گویند زنده باد شهنشاه."»

د پانو شمیره: له 2 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

داؤد خان چیزی نگفت. درین وقت یک غندمشر قندهاری بنام احمد شاه که او را تقاعد داده بودند، به دیدن داؤد خان آمد، با او دست داد و به چوکی نشست. داؤد خان صدا کرد: "مثلی که تیرت کرده"، او در جواب گفت: "بلی صاحب این خائن ها مرا هم تیر کردند." گفت: "کدام خائن ها؟"، گفت: "همین وزیر دفاع تان که پیش روی شما و یا زیر زنج شما خانه خود را ساخته و تمام سامان ساختمانی را توسط مدیریت تعمیرات وزارت دفاع و وسایط وزارت دفاع آوردند و ساختند. حالا پنج تشناب را به جرمنی فرمایش داده که هر تشناب اش یک لک افغانی ارزش دارد، ولی غیرت نیست که پرسیان شود که از کجا کرده است." داؤد خان این حرفها را بسیار شنید و چپ کرد و چیزی نگفت. بعد از شنیدن این خبرها چند دقیقه بعد من خدا حافظی کردم، برآمدم با من آمد تا دروازه، باز خدا حافظی کرد ولی باز هم بمن چیزی نگفت. من فکر کردم که شاید نمیخواهد که کودتا کند و یا نمیخواهد که مرا در کودتا اشتراک دهد، شاید کدام استقامت دیگر را پیدا کرده و میخواهد از آن مجرا به مرام خود برسد. درین حال پریشان بودم که چه خواهد شد؟» (صفحات 96 تا 98)

عبدالرزاق خان پس از ذکر بسیار مختصر از حادثه 3 عقرب و استعفی داکتر یوسف خان و صدارت میوندوال به ادامه نا آرامی ها طی دهه قانون اساسی اشاره میکند و می نویسد: «اکثر مردم می گفتند که درین [ناآرامی ها] دست داؤد خان هم دخیل است، زیرا داؤد خان میخواست یک جمهوری به میدان آید، درحالیکه خلاف آرزوی وی یک شاهی مشروطه بوجود آمد. بعداً ثابت شد که او هم دراین نا آرامی ها دست داشته است.» او بطور خلاصه می نویسد: «به اساس این نا آرامی ها چندین حکومت از بین رفت تا بالاخره حکومت موسی شفیق به میدان آمد. موسی شفیق هم پس از منظوری گرفتن خود از شاه شروع بکار کرد. او هم نا آرام بود و همیشه با یک نوع استهزاء [استیضاح] پارلمان مواجه می شد و [پارلمان] حکومت ها را موقع نمیداد که کارکند و یا حکومت های که به مرام شان نیست، رویکار شود. از طرف دیگر چپی ها نا آرامی ها را خلق کرده بودند، چه چپی ها قدرت یافته بودند که در معارف نفوذ کنند. معلوم شد که بیشتر معلمین درین نا آرامی ها دخیل بوده و طلاب به سرکها کشانیده و باعث نا آرامی ها در مملکت می شد. ازین خلاها داؤد خان البته استفاده کرد و کودتا میکند و حکومت را بدست می آورد.» (صفحه 95 و 96 کتاب)

### چرا سلطنت سقوط کرد؟

این سؤالیست که دگر جنرال عبدالرزاق خان در ادامه موضوعات مورد بحث فصل سوم کتاب خاطرات خود طرح میکند و خودش به آن جواب می گوید و می نویسد: «منحیث کل میتوان گفت که به زیر اسم دیموکراسی یک حالت بی نظمی و انارشی در مملکت پیش می آمد، ولی برای جلوگیری از آن مداخله [اقدام] نمی شد. بصورت مشخص باید گفت که دو عاملی که سبب سقوط سلطنت شد، عبارت ازین بودند که: [عامل اول] در قانون اساسی شاهی مشروطه راجع به احزاب ذکری بعمل آمده بود، اما متأسفانه لایحه [قانون] احزاب از طرف پادشاه توشیح نشد. اگر لایحه احزاب می برآمد، شاید خط مشی و منبع پولی این احزاب همه کنترل می شد. فقدان لایحه احزاب سبب شد که اجراء، کنترل نشده و احزاب مختلف مثل سمارق سربکشند: حزب های مانند خلق و پرچم، شعله جاوید، ستم ملی، حزب سکتوریست و حزب اخوان المسلمین. اما درحالیکه کشور ما یک مملکت اسلامی بود و احزاب اسلامی کوبیده می شدند و میدان برای احزاب چپی آماده می شد. بدین ترتیب موازنه در بین چپ و راست از بین رفته بود. احزاب گرچه مخالف حکومت بودند، ولی با آنها کمک می شد. محمد داؤد خان مخالف نظام شاهی مشروطه بود، اما علنی فعالیت نمیکرد، بلکه در خفا و در زیر زمین فعال بود، در پارلمان هم در بین حزب ها دست داشته و نا آرامی را در مملکت خلق میکرد. این سبب سقوط چند حکومت در افغانستان شد.»

او در مورد عامل دوم سقوط سلطنت اشاره به ضعف وزارت دفاع میکند و می افزاید: «وزارت دفاع ملی به اساس راپوریکه گرفته بود، خبر داشت که محمد داؤد خان کودتا میکند. اینکه این خبر به گوش شاه رسانیده شده بود و یاخیر، یا اینکه شاه به راپور مذکور اهمیت و اعتبار داده بود و یا خیر، مسئله جدیگانه است، ولی مهم این بود که آمرین امنیتی به اساس ایجاب وظیفه مجبور بودند که ترتیبات امنیتی را در مملکت بوجود بیاورند. اشخاصی که در راس کار بودند و قوماندانهای برحال بودند، باید به آنها توصیه می شد که خصوصاً درین وقتیکه شاه در مملکت نبود و بیرون بود، خیلی مواظب اوضاع باشند. البته نوکریوالها موجود بودند، ولی کسی در پست [قرارگاه] های شان دیده نمی شد و ازین غفلت گروپ کودتاچیان استفاده کردند. ارتباط محرم در اردو از جمله مهمترین مسئله دفاع مملکت است، ... اما متأسفانه وزارت دفاع درین راه غفلت کرده و این ارتباط وجود نداشت. قوه به کودتا شروع نمود و مخابره مرکز را بدست آورد که بدین

د پانوی شمیره: له 3 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلپکني د لیکنيزې بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولۍ

ترتیب ارتباط قوماندانها را با قوای شان قطع کردند و آنها را به اندازه غافلگیر و درهم و برهم ساختند که قوماندان صاحب ها را در بستر خواب شان دستگیر و محبوس کردند.»

نکته بسیار جالب در توضیحات دگر جنرال عبدالرزاق خان اشاره مستقیم به روابط وزیر دفاع ملی با شوروی است، چنانکه می نویسد: «وزیر دفاع سه مراتبه در یک طیاره که ظرفیت 200 نفر را داشت، تنها و بطور شخصی به شوروی سفر کرد و حتی ضابط امر خود را با خود نبرد. باین حساب بسیار گمان میرفت که چون روسها از زمان قدیم آرزو داشتند که افغانستان را اشغال کنند، به این مقصد وزیر دفاع وقت ستر جنرال خان محمد خان را تنها به شوروی می بردند تا از وی تعهدات اطاعت از شوروی را بگیرند. نامبرده یک شخص پول دوست و... بود و شورویها این نقطه ضعیف او را می شناختند. عده زیادی از محققین امور افغانی عقیده دارند که جنرال خان محمد خان وزیر دفاع افغانستان در زمان شاهی حاضر شد که با روسها همکاری کند تا مفاد آن به محمد داؤد خان برسد. وقتیکه محمد داؤد به قدرت آمد، خان محمد خان وزیر دفاع را طور ساختگی برای مدت دو ماه حبس و بعداً رها کرد. خان محمد خان نیز سه مراتبه به زیر نام تداوی به شوروی رفته و یقیناً مردم می گفتند که این تداوی نیست، بلکه برای بادر های روسی خود راپور های خود را می برد.» (شرح مزید صفحات 99 تا 102 کتاب) [قابل تبصره میدانم که روابط ذات البینی این دوشخصیت را ، نباید از نظر دور داشت]

(ادامه دارد)

---

د پانو شمیره: له 4 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ